



## هنر با پولسازی سازگار نیست

➔ زینت السادات امامی، هنرمند اصفهانی از بیش از ۶۰ سال فعالیت در عرصه تذهیب و مینیاتور می‌گوید

**«بلا مقیمی»** در آستانه ۸۶ سالگی، خود را همچنان شاگرد پدربزرگ می‌داند که نام و آوازه اش نه در اصفهان که حتی در آن طرف آب‌ها نیز پیچیده بود و «هنر» را برای دختر به‌عنوان میراثی ارزشمند به جای گذاشت. حالا سال‌ها از مرگ «میرزا آقا امامی»، نگارگر و احیاکننده هنر سوخت معرق می‌گذرد و «زینت السادات امامی»، هنرمند اصفهانی که در رشته‌های مختلفی مثل تذهیب و تشعیر، مینیاتور و گل و مرغ، هنر سوخت و طلاکوبی فعالیت دارد با ادامه دادن راه پدر و قدم گذاشتن در مسیری که پلدراهش جسز میرزا آقا نبود، از آخرین بازماندگان این عرصه به شمار می‌آید؛ هنرمندی که معتقد است بنا به توصیه‌های پدرش هیچ‌گاه به خاطر پول کار نکند؛ چرا که «اگر برای پول کار کنی، دیگر هنرمند نیستی».

به وسیله پنج رشته هنر آماده کردم. بعد از آن نیز تابلوی تخت حضرت سلیمان را ساختم که یکی از آنها به آمریکا منتقل شد. همچنین معراج پیامبر (ص) را ساختم که مزین به آیات قرآن و اشعاری از نظامی (به صورت معرق) است. **●●● شما در مصاحبه‌های مختلف از تابلوی معراج بسیار یاد کرده‌اید و ارزش خاصی برای آن قائل هستید. چه چیز این تابلو آن را برای شما شاخص کرده است؟** بچه که بودم، خواب جدم را دیدم. این ماجرا گذشت تا به کتابی برخورد کردم که در آن حضرت مسیح (ع) در دامن حضرت مریم و مصلوب شده به تصویر درآمده بود. به حاج آقا گفتم چرا تصویری از پیامبر (ص) در این کتاب نیست. او نیز ابتدا از حضرت مسیح (ع) برابرم گفت و سپس درباره معراج پیامبر (ص) صحبت کرد. از همان‌جا علاقه‌مند شدم تابلویی از این واقعه، که ۱۰ رشته هنر در آن به کار رفته است، بسازم.

**●●● شاگرد پدر بودن برایتان چه طعمی داشت؟**

بسیار لذت‌بخش؛ پدرم حتی نصیحت‌هایش با دلیل بود. تربیت او به‌گونه‌ای بود که از همان هفت سالگی می‌توانستم قرآن را به خوبی بخوانم. به قول یکی از آشنایان، حاج آقا اول دین را به من فهماند، بعد هنر را آموخت. همیشه می‌گفتند در درجه اول خودت را حفظ کن و بعد از آن ایمانت را؛ واجبات را به جای آور و حق الناس نکن. تأکید می‌کردند ظلم پکش، اما ظلم نکن که مجازاتش بسیار سخت است و دروغ هم به هیچ وجه نگو. می‌گفت هیچ‌کس از پیش خود چیزی نشد / هیچ آهن خنجر تیزی نشد / هیچ فنای نشد استاد کار / تا که شاگرد شکرریزی نشد. پدر چنان در بین هنرمندان محبوب بود که در سال ۱۳۴۲ که نزد استاد بهزاد رفتم، به من گفت اگر دختر رضاشاه بودی قبولت نمی‌کردم، اما من مدت‌ها نزد پدرت کار کرده‌ام و با همان لهجه اصفهانی هم به من گفت که حسین تو بالاخره یک چیزی می‌شوی. استاد بهزاد هم طراخی را به من آموخت. بعد از او، نزد استاد مصورالملک رفتم که طرح‌هایی به من داد و از من خواست آنها را طراحی کنم. می‌گفت تو قلم را مثل شمشیر به دست گرفته‌ای و داری به جنگ مردان می‌روی.

**●●● در روز چند ساعت کار می‌کردید؟**

صبح بعد از نماز تا ظهر. شب بعد از نماز تا زمانی که چشم‌هایم می‌دید.

**●●● شاگرد هم دارید؟ نگران نیستید این هنر بعد از شما به دست فراموشی سپرده شود؟**

افرادی آمدند، اما چون سخت بود، نمی‌توانستند انجام دهند. می‌گفتند خانم امامی نمی‌خواهد کار یاد دیگران بدهد. تنها شاگردانی که می‌توانستند کنارم آموزش ببینند، پروین السادات امامی و نوه آقای نواب بودند. بخشی از این هنر باید ژنتیکی باشد و بخش دیگر نیاز به حوصله و دقت دارد. نباید افراد به‌خاطر پول کار کنند. حاج‌آقا می‌گفت اگر به‌خاطر پول کار کردی دیگر هنرمند نیستی.

**●●● بعد این همه‌سال که از ورود شما به دنیای هنر گذشته و نتوانستید ادامه تحصیل بدهید و رشته پزشکی که به آن علاقه داشتید، بخوانید، حسرت بردن‌تان نمانده است؟**

خیر؛ خیلی هم خوشحالم از مسیری که طی کرده‌ام؛ به آن علاقه داشتم؛ آثارم نیز به جا خواهد ماند. خیلی به من اصرار شد به هنرستان بروم و آنجا هنرهایم را آموزش دهم، اما قبول نکردم. حتی از من می‌خواستند به لندن و آمریکا بروم، اما قبول نکردم.

**●●● شما معادل درجه دکتری از وزارت فرهنگ و ارشاد دریافت کرده‌اید. در این سال‌ها، متولیان فرهنگ و هنر چقدر از شما و هنرستان حمایت کرده‌اند؟** بسیار مرا مورد لطف و حمایت قرار دادند. من خادم قرآن هم بودم و به همین دلیل یک بار رئیس‌جمهوری در دوران اصلاحات مرا دعوت و از من تشکر و قدردانی کردند. □

**●●● زینت السادات امامی چه مسیری پیموده تا به اینجا رسیده و اکنون نام او در زمره زنان بنام هنرمند به شمار می‌آید؟**

در ۱۸ سالگی از زندگی شکست خوردم و به خانه پدرم بازگشتم و آنجا زندگی می‌کردم. علاقه داشتم درس را ادامه دهم و پزشکی بخوانم، اما مرحوم پدر می‌گفت با سرنوشتی که داشته‌ای نه اجازه بیرون رفتن از خانه به تو می‌دهم، نه برایت معلم می‌گیرم. گفتم پس من چه کار کنم؟ مادرم گفت نقاشی کن. ناراحت شدم؛ سه روز و سه شب به این موضوع فکر کردم و دیدم چاره‌ای جز نقاشی کردن ندارم. همان موقع پنج، شش نفر از دبیرستان سعدی پیش پدرم می‌آمدند تا او به آنها سرمشق دهد. سرمشق یکی از آنها را به من داد و گفت تا فردا عصر این امانت نزد تو باشد و آن را بکش و برابرم بیاور. هر روز آن را می‌کشیدم و برایش می‌آوردم، اما ایراد می‌گرفت. روز پانزدهم، طرحی اسلیمی و سوزنی شده به من داد که خیلی مشخص نبود و سر از آن در نمی‌آوردم. همان‌طور که دستم به پیشانی‌ام بود و گذشته‌ام مثل فیلم از جلوی چشمانم رد می‌شد، بالاخره متوجه طرح‌ها شدم و آن را کشیدم. زمانی که آن را نشان حاج‌آقا (پدر) دادم، گفت عجب استعداد و هوشی داری؛ این نقاشی را نشان کسی نده؛ مبادا چشمت بزند. همین هم شد که دیگر هر روز به من سرمشق می‌داد، حتی روی کارهای خودش کار می‌کردم و مینیاتور و گل و مرغ را تا دو سال و دو ماه به خوبی از یاد گرفتم. بعد از این، کلی‌ها می‌آوردیم آمریکا؛ لایه‌ها که از مغازه پدرم در چهارباغ خرید می‌کردند، به‌خانه‌مان آمدند. من هم از غریبه‌ها رو می‌گرفتم و موقعی که آنها به خانه می‌آمدند، می‌رفتم بیرون. یک‌بار یکی از آنها که آمد کار مرا برداشت و گفت: آقای امامی! این کار چشم مرد هفتاد ساله نیست. پدر گفت من به کمک این عینک کار می‌کنم. گفتمد باز هم این کار، کار چشم‌های شما نیست. پدر گفت من به کمک دخترم کار می‌کنم. خلاصه این شد که همه مرا برای انجام کارهایم تشویق و تحسین کردند.

**●●● در حرف‌هایتان چندبار به شکست در زندگی و سرنوشت تلخی که برایتان رقم خورد، اشاره کردید. مگر چه اتفاقی در زندگی‌تان روی داد که شما از آن این‌گونه یاد می‌کنید؟**

در سن پایین ازدواج کردم، اما بسیار سخت و پر از مشکل بود؛ به‌طوری که مجبور به جدایی شدم و پدرم نجاتم داد. بعد از آن به هنر پناه بردم.

**●●● در چند سالگی ازدواج کردید و چند ساله بودید که طلاق گرفتید؟**

در هجده سالگی به خانه پدرم آمدم و دخترم همان‌جا به دنیا آمد. از آن سن، هنر ما‌وای من شد و اصلاً از خانه تنها بیرون نمی‌رفتم. دو سال و دو ماه بعد از این ماجرا، پدرم فوت کرد. آقای خطایی از هنرمندان عرصه تذهیب نیز به من تذهیب، تشعیر و لایه‌چینی آموزش داد. همان موقع جلد چهار عدد قرآن را که اول و آخر آن تشعیر بود، بته‌سازی کردم. کشتی نوح، شیخ صنعان و دختر ترسای را با تذهیب و مینیاتور ساختم. بعد از آن آقای جلیل گلریز، خاتم‌ساز، قرآنی آوردند که دور آن را خط نکشیده و آیه‌های آن را درست مشخص نکرده بودند. علامت‌گذاری و خط‌گذاری آن دو سال طول کشید. اول و آخر آن را با تذهیب ساختم و جلدش را هم بته‌سازی کردم. پس از آن، دو جلد قرآن دیگر نیز برایم آوردند و گفتند آن را هم بته‌سازی کنم. تابلوهای دیگر نظیر «او ان یکاد» استاد فضایی، نامه مالک اشتر و ... را هم با تذهیب ساختم.

**●●● ایده‌های کارتان را از کجا می‌گرفتید؟**

زمانی که نزد حاج‌آقا (پدر) کار می‌کردم، آنها را یاد گرفتم. برای هنر سوخت نیز چهار استاد داشتم؛ یکی از آنها به من یاد می‌داد چگونه پشم را از پوست جدا کنم. دیگری نرم کردن پوست را به من یاد داد. مرحوم اشرف‌زاده نیز قالب‌های آن را آماده می‌کرد. دست آخر نیز آقای تقی کلباسی آخرین مرحله از این هنر را به من آموزش داد و سه ماهه آن را یاد گرفتم. بعد از اینکه یاد گرفتم، تابلوی بهرام گور را

جاهایی که بعد از دیدنش واقعا گریه کردم، شیرآباد زاهدان بود. مسائلی را آنجا دیدم که وقتی برگشتم مسافرخانه، نشستم و گریه کردم.

**●●● یکی دیگر از موضوعات، تلاش شما و دیگر زنان فراکسیون برای راه‌یافتن یک زن به هیأت‌رئیس بود که در نهایت اتفاق نیفتاد؛ چرا این سد به این اندازه محکم بود؟**

مقاومت شدیدی در این باره وجود داشت. در ساختار به‌شدت مردانه مجلس، رأی‌گرفتن یک زن برای هیأت‌رئیس واقعا دشوار بود. بعضی اتفاقات خیلی آسیب‌زد؛ به خانم جلودارزاده هم حتی رأی ندادند.

**●●● با اینکه ایشان در مجلس ششم دبیر هیأت‌رئیس بودند.**

بله، اما در نهایت در مجلس دهم نتوانست رأی لازم را بگیرد. بعضی می‌گویند شاید در مجلس جدید یک زن را در هیأت‌رئیس داشته باشیم اما من بعید می‌دانم.

**●●● البته تعدادی از فراکسیون‌امیدی‌ها هم به زنان برای ورود به هیأت‌رئیس رأی ندادند.**

بله، با اینکه ما باید فراکسیونی رأی می‌دادیم اما عده‌ای به زنان رأی نمی‌دادند.

**●●● برگردیم به تلاش‌های شما. ماجرای ورود زنان به ورزشگاه کم‌کم برای شما به یک موضوع حیثیتی تبدیل شد که به‌شدت دنبالش کردید. مخالفان زیادی در این سال‌ها در این باره با شما برخورد کردند. این چطور تجربه‌ای بود؟**

به‌شدت تلخ و سخت بود. به من که دغدغه ذهنی اجتماعی زیادی داشتم و به دنبال موضوعات زیادی از هر طبقه برای زنان بودم می‌گفتند تو دنبال خواسته‌های شیک مربوط به طبقه بالای تهرانی. می‌گفتند یعنی شما هیچ درد و موضوع دیگری ندارید؟ در حالی که رفتن زنان به ورزشگاه در ایران برای نظام هزینه‌ساز شده بود. من معتقد به این نظامم، بخشی از حاکمیت و نماینده مردم بودم و بنابراین فکر می‌کردم این هزینه باید از دوش نظام برداشته شود. مگر چه اتفاقی در ورزشگاه‌های ما می‌افتد که حاضر نبودند زنان داخل شوند؟ حتی عربستان هم موضوع را حل کرده بود. این ممنوعیت هیچ حکم مذهبی نداشت و بعد از انتشار چند عکس و براساس تعصبات بخش سنتی جامعه که می‌خواستند قضیه را «ناموسی» کنند (ببخشید که این کلمه را به کار می‌برم) به وجود آمد در حالی که در همه کشورهای اسلامی زنان به ورزشگاه می‌روند و این مسائل هم نیست. این را هم بگویم در جلسه‌ای که ما با حضور مسئولان ورزشی و دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی داشتیم، این دستگاه‌ها گفتند که ما با حضور زنان در ورزشگاه‌ها مشکلی نداریم.

**●●● این درباره بازی‌های باشگاهی هم بود؟**

نه، فقط بازی‌های ملی منظورشان بود. من می‌گفتم هیچ منع قانونی ندارد اما به هر حال برخورد‌ها زیاد بود.

**●●● برخورد‌ها با شما از هر دو طیف بود؛ تکلیف طیف سنتی که مشخص بود، تعدادی از تجددگرایان هم معتقد بودند نگاه شما در این باره تقلیل‌گرایانه است و گزینشی عمل می‌کنید.**

درست است. این برخوردها و همه‌ها در موارد دیگری مانند اذن خروج زنان از کشور باعث شد دست از کار بکنم. از حقوقدان و خانم روشنفکر و هنرمند گرفته تا فعالان اجتماعی و خانه‌دارها به من انتقاد می‌کردند.

**●●● یادم می‌آید چند سال پیش گفت‌وگویی داشتید که تیتراش این بود: «یک‌میلیون رأی هم داشته باشی باز هم نیاز به اجازه همسر داری». هنوز هم این را می‌گویید؟**

همسرم از این تیتراش خیلی عصبانی شد و گفت مگر گذرنامه‌ات را تمدید نکردی؟ گفتم نه مدت‌ها تمام شده و آمد اجازه مادام‌العمر برای خروج از کشور داد. می‌گفت هر وقت خواستی برو، زنت است هی من بیایم اجازه به تو بدهم. جالب است سرهنگ اداره گذرنامه به من گفت خانم شما این قانون را اصلاح کن که شوهرت را نیابری به تو اجازه بدهد. بله هنوز هم همین را می‌گویم؛ یک‌میلیون رأی هم داشته باشی، باز هم نیاز به اجازه همسر داری. این هم یک تجربه تلخ این دوره مجلس بود؛ وقتی حس می‌کنید موضوعی خلا قانونی دارد و واقعا برایش تلاش می‌کنید، بعد می‌بینید که نمی‌توانید برایش کاری کنید.

**●●● شاید بهتر بود از همان اول، در شروط ضمن عقدتان خروج از کشور را ثبت یا در ادامه این سند را تنظیم می‌کردید. می‌دانید که این روزها هم بحث درباره این شروط خیلی داغ است.**

بله، اتفاقا وقتی از اصلاح ماده ۱۸ منصرف شدم، گفتم بهتر است هر زنی که چنین نیازی می‌بیند، در شروط ضمن عقد این موضوع را ثبت کند. فکر می‌کنم اگر قرار نیست اصلاح قانونی اتفاق بیفتد، جامعه خودش باید فکری به حال خودش کند. من این را فهمیده‌ام که در کشور ما اصلاحات قانونی به‌ویژه در حوزه زنان خیلی زمانبر است.

**●●● شما هم معتقدید زن بودن در ایران یک امر سیاسی است؟**

حوزه زنان خط قرمزهای زیادی دارد. سیاسی نیست، سیاسی اش می‌کنند.

**●●● با همه حرف‌و‌حدیث‌ها هم که بالاخره نشد یک وزیر زن داشته باشیم.**

بله، نشد ولی من خیلی تلاش کردم. درباره وزیر آموزش و پرورش گفتم با توجه به جمعیت زیاد زنان در این مجموعه و تجربه دیگر کشورها خوب است ما هم وزیر زن داشته باشیم. این طوری نباشد که همه دوره آقای احمدی‌نژاد را توی سر ما بزنند و بگویند او وزیر زن داشته، هر چند انصافا خانم دستجردی وزیر خوبی بود.

**●●● در نهایت هم آقای روحانی گفت تلاشش را کرده اما نشده است.**

بله، ما جلسات زیادی برگزار می‌کردیم و برای وزیر آموزش و پرورش با همه صحبت کردیم اما متأسفانه نشد. به نظر من در دولت دوازدهم نمی‌خواستند هزینه بدهند.

**●●● اساسا چرا وزیر زن داشتن را «هزینه» حساب می‌کردند؟**

این نگاه به زنان در ایران و بین مسئولان وجود دارد. فکر می‌کنند چون زنان تجربه وزارت ندارند ممکن است موفق نشوند. در حالی که تجربه خانم دستجردی موضوع دیگری را نشان می‌دهد. این دیدگاه سنتی به هر حال وجود دارد.

**●●● فکر می‌کنید روزی بیاید که بالاخره شاهد اصلاح موادی درباره زنان در قانون مدنی ایران باشیم که نیازمند تغییرند؟ مثلا همین حق طلاق که اخیرا هم درباره‌اش بحث و نظر زیادی است.**

من فکر می‌کنم این موضوع مانند تراشیدن سنگ است؛ یعنی خیلی کند پیش می‌رود. باید خیلی صبر داشته باشیم و اصلا نباید ناامید شد. باید روی حداقل‌ها اجماع وجود داشته باشد؛ مثلا ارث، همین حداقل سن ازدواج و ... آگاهی و آموزش دادن به مردم هم در این باره بسیار مهم است.

**●●● این محافظه‌کاری بین تعدادی از اعضا هم که انتظاری از آنها نمی‌رفت، بیشتر شد.**

بله، حتی نمایندگان بودند که کم به مجلس می‌آمدند. از آن طرف، تعدادی از زنان نماینده واقعا با ما همکاری نمی‌کردند. بیشتر البته به حوزه‌های انتخابیه‌شان مشغول بودند. یک بار من در این زمینه انتقاد کردم و بعدش آن نماینده هم که زن بود، من و خانم سلحشوری را دید و بدترین ناسازها را داد.

**●●● کلا بخواهید به فراکسیون زنان این مجلس نمره دهید، چه نمره‌ای می‌دهید؟**

نمره ۱۶.

**●●● و در مجلس جدید هم که دیگر نیستید. رد صلاحیت چطور تجربه‌ای بود؟ اصلا چرا ثبت نام کردید، مشخص نبود که تأیید نمی‌شوید؟**

قبلیش سوال کردم، گفتند نظرات متفاوت است اما خلاف نظام کاری نکرده‌ای. دوستان و مشاورم به‌شدت مخالف ثبت نامم بودند اما کاسانی مانند خانم سعیدی به‌شدت اصرار می‌کردند و در نهایت هر دو رد صلاحیت شدیم. این هم تجربه سختی بود. در دوران کرونا که خانه بودم، باورم شد که دیگر قرار نیست در مجلس باشم. می‌گفتند این ۹۰ نفر فساد مالی و اخلاقی دارند و رد صلاحیت شده‌اند. این برای من خیلی سخت بود، به هیچ‌وجه برابرم قابل قبول نبود. من نماینده مردم بودم و مطالبات آنها را پیش بردم، نه چیزی بیشتر. □

